

صلاح و فساد حکومت

بالاخره چاره چیست؟ خشونت موقوف! مبارزه با تبعیضها

او را فرمان می‌دهم بتقوی و ترس از خدا در کارهای نهان و اعمال پنهانش، آنجا که شاهدی جز خدا نیست و وکیلی غیر او نه
 او را فرمان می‌دهم که: در دینداری منافق نباشد، بظاهر دیندار و در باطن بی‌دین بداند آنکه نهان و آشکارش یکسان خوب باشد و گفتار و رفتارش مختلف نباشد. حقا امانت نموده و بندگی خدا را با اخلاص انجام داده است...
 همورا فرمان می‌دهم که با خشونت با مردم رفتار نکند، و آنها را نکوبد و نیازارد، مردم را اهل دروغ و تهمت نداند، نگوید من فرماندارم و از سایر طبقات ممتاز! و باین جهت از مردم رو نهان کند و آنها را بخود راه ندهد، نه! فرمانداری موجب امتیاز کسی نیست چه: همه باهم برادرند و در گرفتن حق خویش کمک‌کار یکدیگر. الا ای فرماندار! هان که ترا در این مالیات مأخوذه حقی است معلوم و سهمی است معین، و هم ترا در این حال شریکانی است از بیچارگان فقیر و ضعیفان محتاج... ما که حقوق ترا بتمام و کمال می‌پردازیم، تونیز حق مستمندان را بدون کم و کاست پرداز! چه: هرگاه حق نیازمندان و مستمندان را ضایع کنی دشمنان تو در روز رستاخیز فراوان خواهند بود، و ای بحال کسی که محرومان و مستمندان و قرض‌داران و درماندگان در سفر با او نزد پروردگار بدشمنی برخیزند، چه اینگونه ستمگران فردا از هر کس درمانده‌تر و محتاج‌تر خواهند بود.

هان ای فرماندار! هر آنکس که امانت را کوچک بشمارد و در نگاهداری آن کوتاهی ورزد یا خیانت را پیشه کند طبل رسوائی و ذلت خود را بدست خویشتن کوفته در روز بازپسین نیز رسواتر و خوارتر خواهد بود، آری خائن نه آبرودار و نه عزت، و برآستی که بزرگترین خیانتها خیانت بملت است و زشت‌ترین دورویی‌ها دورویی با پیشوایان عادل.

ترجمه نامه بیست و ششم از نهج البلاغه محمد عبده ص ۳۰۳ج ۲

توضیح و تفسیر

در شماره قبل یاد آور شدیم که انسان بدون اجتماع نمی‌تواند زندگی کند، انگیزه اجتماعی شدن بشر نیز چیزی جز تعاون و کمک افراد یکدیگر برای دسترسی و نیل

بیک زندگانی عالیتر و بهتر نیست، ولی متأسفانه علی‌رغم این ضرورت و لزوم، اجتماع با همه منافعی که دارد بی‌تردید زینتهائی نیز برای افراد دارد. چه اجتماع انسانها همراه است با گرد آمدن مجموعه‌ای از هوسها، میلها، شهوتها، غضبها و خودخواهیها که خود بخود جنگها و ستیزها، ظلمها و ستمهای را نیز بدنبال می‌آورد، اینجاست که انسان میفهمد در اجتماع، مرکز ثقلی لازم است که افراد بآن پناه ببرند ستمدیده‌ها در آنجا دادخواهی کنند، و ستمگرها از نیروی او بر خود بلرزند و بزیردستان ستم نکنند، این احتیاج حکومت را بوجود آورده است.

باز هم بدبختانه این پدیده بزرگ اجتماعی نیز همانند خود اجتماع در بسیاری از موارد زینتهای غیرقابل جبرانی برای بشریش آورده است، انسانها در طول تاریخ چه مصیبت‌هایی که از دست حکومت‌های خودی و بیگانه نکشیده و نمی‌کشند؟ آری حکومت در اجتماع که بایستی کعبه آمال ضعیفان و ستمدیدگان باشد چه بسا بصورت پناهگاه ستمگران در آمده و در پناه آن غارتها کرده و آدم‌کشی‌ها نموده‌اند تا جائیکه عده‌ای پناه بردن به بیابان و کوه و دشت را بر زندگی کردن در شهر و در سایه اینگونه امنیت و عدالت! ترجیح داده‌اند، گمانم داستان آن مسافر دور افتاده از قافله و برخورد او با پیرزن بیابان‌نشین که با آب‌شورو گوشت مار! زندگی میکرد و معتقد بود که زندگانی در بیابان بدون وسیله و ساختن باب‌شور و تلخ و خوردن گوشت مار از زندگی در سایه حکومت‌های ستمگر بر مراتب بهتر و راحت‌تر است شاهد بر این مدعا باشد.

چاره چیست؟

چیزی که اقویاً را نیز کنترل می‌کند و از تجاوز بزیردستان باز میدارد ترس از قانون نیست، زیرا قانون و اجراء آن بدست حکومتهاست، در کشورهایی که مردم نمی‌توانند سرنوشت خود را تعیین کنند عملاً و علناً مشاهده میشود آفتابه‌زدنها بزندان می‌افتند، چاقو کتشی کم و بیش مجازات می‌شوند ولی دزدان بزرگ و حیف و میل‌کنندگان اموال مردم با وابستگی بهیئت‌های حاکمه در امنیت کامل بسر می‌برند و با همان اسلحه‌ای که از مال مردم برای حفظ حقوق ایشان تهیه شده نفسها را در سینه‌ها خفه می‌کنند از این جهت است که امام معتقد است. که حکومت بایستی بدست افراد باایمان و باتقوی باشد که در نهان از خدا بترسند، و برعیت ستم نکنند، چه: روح ایمان، تمالک نفس و خویشی داری از گناه می‌آورد و این همان تقوی است که امام (ع) در تمام خطبه‌ها و سخنرانیهایش، در همه نامه‌ها و فرمانهای تاریخیش لزوم آنرا تاکید فرموده است.

در این نامه نیز که فرماندار می‌نویسد میفرماید: او را فرمان میدهم بتقوی و ترس از خدا در کارهای نهان و اعمال پنهانش آنجا که شاهدی جز خدا نیست. همانطور که میدانیم همیشه اثر واقعی هر چیزی، اثر آن چیز واقعی است نه صوری آتش می‌سوزاند به عکس آن، آب سیراب می‌کند نه سراب! نیروی حفظ نفس و

خویشترنداری از گناه نیز اثر ایمان واقعی و دیدنای حقیقی است. نه تظاهر بآن! لذا امام، میفرماید: «اورا فرمان میدهم که در دینداری منافق نباشد، بظاهر دیندار در باطن بی‌دین. و بداند آنکه نهان و آشکارش یکسان خوب باشد و گفتار و کردارش مختلف نباشد حقا اداء امانت نموده و بندگی خدا را با اخلاص انجام داده است.»

لازم بتذکر نیست که افراد اجتماع همه باید دیندار باشند تا بتوانند در کنار یکدیگر آسوده زندگی کنند. ولی جلوه های دینداری و بی دینی و منافع و مضار آن برای اجتماع در زورمندان و حال حکومت بسی بارزتر است چه تفاوت بسیاری است بین گسادی بی دینی که نماز نمیخواند و یا تنبلی و بیحالی در کمال بدبختی روزگار میگذراند، بازورمندانی که اگر دیندار باشند ملتی بلکه جهانی در سایه عدالت و ایمانشان آسوده اند و اگر بی دین باشند از مالشان، قدریشان، علم و دانششان، ثروتشان، ثروتهای ملیشان همه و همه در راه استعمار و استثمار ملت‌های ضعیف استفاده می‌کنند و دنیا از افکار تجاوزکارانه‌شان خواب آسوده ندارد.

امام برای اصلاح زورمندان بریسه فساد در آنان توجه فرموده درمان را از همانجا شروع میفرماید توضیح آنکه: بشروقتی خود را غرق در ناز و نعمت دید طغیان نموده سرکشی آغاز می‌کند، زیرا از یکطرف خود را بی‌نیاز مشاهده می‌کند و دیگران را نیازمند، و از طرف دیگر نعمت را پایدار تصور نموده گمان ندارد زمانی پیش آید که روزگار با او کجروی آغاز کند، و قدرت را از چنگالش خارج سازد، در این میان چاپلوسی‌ها و تملق‌های زیردستان نیز بیشتر او را فریب داده امر را بر وی مشتبه می‌سازد تا جائیکه یکباره خود را گوهر دیگری!! فرض نموده از دیگران خویش را ممتاز می‌شناسد از اینجهت لازم است که آنان خود را بشناسند و بدانند که از آب و خاک‌دگری نیستند و خمیرمایه وجودشان از عللی ممتازتر نیامده است.

بنهمنند افراد از قوی وضعیف همه باهم برادرند و از وجود همه در جامعه استفاده می‌شود همانطور که اقویا در نظام اجتماع سهمی دارند، افراد عادی نیز سهمیند و بدون ایشان چرخ زندگی نمیگردد.

این همان حقیقتی است که امام (ع) در این گرامی نامه بیان میفرماید: «نگوید من فرماندارم و از سایر طبقات ممتاز! و باین جهت از مردم رونهان کند و آنها را بخود راه ندهد، نه! فرمانداری موجب امتیاز کسی نیست چه، همه باهم برادرند و در استخراج حقوق خویش کمک کار یکدیگر».

خشونت موقوف!

امام (ع) معتقد است برای اجرای قانون، زمامدار نباید خشونت بخرج دهد، و مردم را بیازارد بلکه مردم را بایستی باقانون آشنا کرد و ایمان بقانون در ملت ایجاد نمود، و این تنها در قوانین آسمانی میسر است و بس، چه مردم دیندار عقیده دارند

تکلیفشان از طرف پروردگار، تعیین شده و آنچه بصورت قانون در مملکت اجرا می‌شود همانهاست که خداوند متعال برای سعادت دوجهان او بوسیله پیامبر گرامیش فرستاده است، هیئت حاکمه او، اجراکنندگان همان قانونند، در اینصورت چون بقانون ایمان دارد اگر دادگاه بحکم تخلف و سرپیچی او، رائی بزیانش صادر کرد همین رای صادره را از طرف خدا میداند، و عقیده دارد که این مجازات برای کفار گناه اولازم است چنانچه در زمان حکومت امام (ع) زیاد مشاهده می‌شد کسانی می‌آمدند و خود را بدادگاه معرفی نموده علنا بجرم خویش اعتراف میکردند و باآنکه ریاست دادگاه بآنها میفهماند اگر درنهان توبه کنند و تصمیم بگیرند دیگر آن گناه را مرتکب نشوند. گناهشان در آخرت بخشوده می‌شود اکنون هم مورد مجازات واقع نمی‌شوند، نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: ما طاقت کیفر فردا را نداریم گناه کرده‌ایم و میخواهیم با مجازات شسته شویم، تاریخ زمامداری کوتاه امام (ع) از این قضایا فراوان بخاطر دارد، اکنون باز این جمله از نامه امام (ع) را بخوانید و بحقیقت آن آشنا شوید «و همورا فرمان میدهم که با خشونت با مردم رفتار نکنند و آنها را نکوبند و نیازارد و مردم را اهل دروغ و تهمت نداند».

مبارزه با تبعیض ها

نکته حساس دیگری که در نامه امام (ع) منعکس است موضوع تساوی تمام افراد در حقوق حقه آنهاست و هیئت حاکمه سایر افراد ملت همگی در مملکت و اموال آن سهیمند، همانطور که فرمانداران حقوق خود را استیفاء می‌کنند بایستی بدانند سایرین نیز حقی دارند آنها نیز باید تمام و کمال بحقشان برسند، والا اگر تبعیضی پیش آمد افراد حاضر نخواهند بود با فداکاری کامل برای پیشرفت مملکت کارکنند. زیرا وقتی مشاهده نمایند اقویاء حقوق خود را میگیرند ولی ضعفا محروم می‌مانند منطق «الحق لمن غلب» تقویت می‌شود، و هر ضعیفی باین فکر می‌افتد که برای گرفتن حقش بایستی برود قوی شود والا در نظام مملکتی ضعیف پامال است، لذا تعدی ها و تجاوزها، دزدی‌ها و خیانتها، نه تنها کم نمیشود بلکه مرتب رو بترتیب میرود.

مجریان قانون نیز کاری از پیش نمی‌برند. چه هر اندازه بر شدت عمل بیفزایند، دزدها و جنایتکاران هم از نیروی خداداد عقل و فکر سوء استفاده نموده دامهای تازه تری می‌گسترانند. باندها تشکیل می‌دهند مدرسه های تعلیم دزدی و خیانت!! باز می‌کنند تاجاییکه فساد و تباهی همه جا را فرا می‌گیرد و دولت و ملت سخت بجان هم می‌افتند و هیچکدام روزخوشی ندارند، از اینجهت امام (ع) میفرماید: «ای فرماندار! هان که ترا در این مالیات ماخوذه حقی است معلوم و سهمی است معین، و هم ترا در اینحال شریکانی است از بیچارگان فقیر و ضعیفان محتاج... ما که حقوق ترا تمام و کمال می‌پردازیم تو نیز حق بیچارگان را بدون کم و کاست بپرداز.»